

آمریکا و بحران هسته‌ای ایران

عبداله قنبرلو*

چکیده

محور سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، طی دوره جورج دابلیو. بوش، به ویژه در چهار سال دوم، فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود. به رغم موضع‌گیری‌های مختلفی که از سوی مقامات دستگاه اجرایی و کنگره آمریکا در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران به عمل آمد، سیاست عملی کاخ سفید استفاده از مجازات‌های غیرنظامی (حتی‌الامکان چندجانبه) به منظور تغییر رفتار ایران مطابق با ملاحظات امنیتی آمریکا بود. البته، تنش‌های موجود بین آمریکا و ایران نه محدود به فعالیت‌های هسته‌ای ایران است و نه محصول سیاست امنیتی دولت بوش در عرصه بین‌الملل می‌باشد. ریشه مسائل، بازیگری ناهماهنگ ایران در سیستم بین‌المللی مطلوب آمریکاست. در این میان، برنامه هسته‌ای زمینه‌ای برای تشدید و در عین حال، چندجانبه‌سازی فشارهای آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها: آمریکا، دولت بوش، فعالیت‌های هسته‌ای ایران، سیستم بین‌الملل، حمله نظامی، تحریم، شورای امنیت

* دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات بین‌الملل در پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مقدمه

سیاست امنیتی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران، طی دوره دوم دولت جورج دابلیو. بوش، حول محور «فعالیت‌های هسته‌ای ایران» در جریان بوده است. در دوره اول دولت بوش که با دوره دوم دولت خاتمی در ایران همراه بود، دیپلماسی آمریکا در برابر فعالیت‌های هسته‌ای ایران با موانع کمتری مواجه بود. دولت ایران ضمن امضای پروتکل الحاقی، وارد مذاکرات فعالانه با سه قدرت اروپایی - انگلستان، فرانسه، و آلمان - شد. عمده‌ترین نتایج این مذاکرات در توافق‌نامه مشهور پاریس (نوامبر ۲۰۰۴) بروز یافت که طبق آن، اروپایی‌ها در عوض تعهد ایران به ادامه تعلیق کلیه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفراوری، متعهد گردیدند در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، مبارزه با تروریسم و توسعه فعالیت‌های تجاری با ایران همکاری داشته باشند و به طور مشخص، از آغاز مذاکرات مربوط به پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، فعالانه حمایت کنند. این روند باعث شد در بهار ۲۰۰۵، یعنی چندماه پس از آغاز دوره دوم دولت بوش، آمریکا برای اولین بار از مخالفت با آغاز فرایند پیوستن جمهوری اسلامی ایران به سازمان تجارت جهانی خودداری کند، اما چندی بعد، به دنبال انتخاب احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران، همکاری‌های ایران و اروپا با مشکل مواجه شد، به گونه‌ای که پیش از پایان رسمی دوره ریاست جمهوری خاتمی، ایران فعالیت کارخانه UCF اصفهان را مجدداً از سرگرفت و چندماه بعد، روند نوینی از فعالیت‌های غنی‌سازی آغاز شد. این حوادث، ضمن مختل‌سازی مذاکرات و همکاری‌های ایران با قدرت‌های اروپایی، باعث شد موج جدیدی از جبهه‌گیری‌های تخصصی آمریکا علیه ایران آغاز و پرونده فعالیت‌های ایران به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع شود. شرایط مذکور باعث شد سیاست خارجی آمریکا طی چهار سال دوم دولت بوش حول مسأله فعالیت‌های هسته‌ای ایران جریان یابد و به عبارت روشن‌تر، به حادثه‌ترین معضل در تعاملات ایران - آمریکا تبدیل شود. مقاله حاضر روند سیاست خارجی آمریکا در موضوع مذکور را مورد بررسی قرار می‌دهد. در آغاز لازم است چارچوب نظری مشخصی به منظور فهم تئوریک مسأله پژوهش ترسیم نماییم.

سیستم و الزامات امنیتی آن در عرصه سیاست بین‌الملل

زمانی که پدیده‌ها را با رویکرد سیستمی تحلیل می‌کنیم، در واقع، آنها را اجزایی از یک مجموعه کلی در نظر می‌گیریم که دوام و زوال و کنش و واکنش‌شان منوط به تجویز آن مجموعه - یعنی سیستم - می‌باشد. به عنوان مثال، تا پیش از طرح تئوری انتخاب طبیعی^۱ داروین، تصور رایج این بود که موجودات متنوع طبیعت، در یک لحظه معین یعنی زمان خلق جهان به وجود آمده‌اند، اما طبق تئوری داروین، موجودات زنده دائماً تحول یافته‌اند و آنهایی که اکنون به صورت موجود زنده زیست می‌کنند، به خاطر توانایی انطباق با محدودیت‌های طبیعت حفظ شده‌اند.^(۱) به عبارت روشن‌تر، موجودات زنده، اجزایی از سیستم طبیعتند که به خاطر پذیرش و هماهنگی با الزامات آن امکان بقا یافته‌اند. سیستم کلیتی است که اصل یا اصول متمایزی بر رفتارها و روابط اجزاء آن حاکم است. طرفداران تفکر سیستمی برآنند که حوزه‌های مختلف دانش را می‌توان با رویکرد سیستمی مورد بررسی قرار داد. در این راستا، واحدهای تحت مطالعه از جمله موجود زنده، طبقه اجتماعی یا دولت، در چارچوب سیستم وسیع‌تر مورد توجه قرار می‌گیرند. سیستم ممکن است بسته و متصلب یا باز و انطباق‌پذیر باشد و ساختارهای آن دائماً تحول یابند.^(۲)

یکی از مسائلی که توجه به آن در رویکرد سیستمی بسیار اهمیت دارد، فهم سطح ثبات در سیستم تحت مطالعه است. سیستم باثبات برای برهم‌خوردن ثباتش نیازمند درونداد^۲ بسیار قوی است، اما سیستم بی‌ثبات پتانسیل تزلزل بالایی دارد و به آسانی فرومی‌پاشد. هر سیستمی در پی آن است که به نوعی تعادل دست یابد، آن را حفظ کند و در برابر دروندادهای اختلال، مقاوم یا سازگار باشد. چنانکه تعادل سیستم قوی و باثبات باشد، در واقع، از توان جذب و هضم بالایی برخوردار می‌باشد و به راحتی در برابر بازخوردهای^۳ منفی سازگار می‌شود.^(۳)

در عرصه روابط بین‌الملل، رویکرد سیستمی، تحلیل‌گران را به فهم اصول تبیین‌کننده شکل‌بندی خاص موجود در روابط دولت‌ها (دولت - ملت‌ها) سوق می‌دهد. اولین فرض طرفداران تفکر سیستمی این است که عامل اصلی جهت‌دهنده به روابط کشورها با همدیگر

1 . natural selection

2 . input

3 . feedbacks

سیستم بین‌الملل است. در اکثر متون مبتنی بر رویکرد سیستمی روابط بین‌الملل، دولت‌ها به عنوان بازیگران عمده سیاست بین‌الملل به حساب می‌آیند. هانس مورگنتا^۱ در مقام نظریه‌پرداز برجسته رئالیست، اصل بنیادین تعقیب قدرت از سوی دولت‌ها را محصول اجتناب‌ناپذیر سیستم آنارشیک بین‌الملل می‌داند. طبق این منطق، چون ناامنی یکی از ویژگی‌های اساسی سیستم آنارشیک بین‌الملل است، عقل حکم می‌کند دولت‌ها صرفاً در پی بیشینه‌سازی قدرت خود باشند. بیشینه‌سازی قدرت، در اصل، محصول سیستم بین‌الملل است و نمی‌توان آن را بر اساس مقاصد و انگیزه‌های تک‌تک دولت‌ها درک کرد. به نظر مورگنتا، در چنین سیستمی، یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ای که مانع نزاع و آشوب دائمی می‌شود، سازوکار خودتنظیمی موازنه قدرت است. با موازنه قدرت، جنگ از سیستم بین‌المللی رخت بر نمی‌بندد، اما به حداقل رسیده و ثبات حفظ می‌گردد.^(۴)

از مطرح‌ترین نظریه‌پردازان دیگری که در تحلیل سیاست بین‌الملل روی نقش کلیدی سیستم تأکید کرده، کنت والتس^۲ است. وی به عنوان نظریه‌پرداز کلیدی رئالیسم ساختاری، در کتاب مشهور خود یعنی *تئوری سیاست بین‌الملل*، ضمن تعریف سیستم به صورت «ترکیبی از ساختار و واحدهای متعامل»، ضعف اساسی تئوری‌های سابق مربوط به سیستم بین‌الملل را در عدم شناخت کافی از ساختار سیستم – که باید متشکل از مشخصه‌ها، رفتارها و تعاملات واحدها باشد – می‌داند.^(۵) والتس سه مؤلفه کلیدی را برای ساختار سیستم بین‌الملل در نظر می‌گیرد:

۱. میان واحدهای سیستم سیاسی – بین‌المللی (دولت‌ها)، نوعی نظم آنارشیک جریان دارد.
۲. واحدها به رغم ویژگی‌ها و توانمندی‌های متفاوتی که دارند، در خصوص پذیرش اصل بقای خودیاریانه در عرصه بین‌الملل مشابه هستند.
۳. به رغم تشابه کارکردی خودیاریانه واحدها، آنها از توانمندی‌های همسانی برای انجام کارکردهایشان برخوردار نیستند و برخی قدرتمندتر از دیگران می‌باشند. ساختار سیستم با شکل خاصی از توزیع قدرت میان واحدها همراه است که با تحول آن ثبات ساختار به هم می‌خورد.^(۶)

1 . Hans J. Morgenthau

2 . Kenneth N. Waltz

به نظر والتس، ساختار ابتدائاً از طریق تعامل متقابل دولت‌ها به وجود می‌آید، اما سپس رفتار دولت‌ها با قیدوبندهای ساختار محدود می‌گردد. تحول در ساختار نیز تابع تحول ترتیبات حاکم بر ساختار خواهد بود نه خود واحدها (دولت‌ها). ساختار، مفهومی انتزاعی است و مشاهده‌پذیر نمی‌باشد، اما آثار قابل مشاهده‌ای دارد. به عبارت دیگر، با تأمل در برخی واقعیت‌های انضمامی می‌توان به تأثیرپذیری آنها از ساختار پی برد. (۷) چنانکه قبلاً اشاره شد، در سیستم بین‌الملل، عامل تمایز میان واحدها توزیع توانمندی میان آنهاست و با تغییر در آن، ثبات ساختار به هم می‌خورد و نظم ساختاری دیگری شکل می‌گیرد. اصل آنارشی و اصل تشابه کارکرد خودیارانه واحدها، چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن وجود داشته است، اما توزیع توانمندی تغییر کرده و سیستم بین‌الملل، از حالت دوقطبی به سمت سلسله‌مراتبی میل پیدا کرده است. هم‌سویی‌های تابعانه روسیه با آمریکا در جهان پس از جنگ سرد، از نشانه‌های تغییر در نظم و شکل ساختاری سیستم بین‌المللی پس از جنگ سرد می‌باشد.

نکات فوق‌الذکر از آن‌رو در مقاله حاضر اهمیت دارد که سیاست آمریکا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، در بستر سیستمی جریان دارد و شناخت این سیستم برای درک عمیق تعاملات میان آمریکا و ایران ضروری است. سیستم بین‌المللی امروز با مشخصه‌ها و ترتیبات خاصی از توزیع قدرت همراه است که ایجاب‌کننده دخالت فعالانه آمریکا در امور هسته‌ای ایران است. در دوره جنگ سرد، رژیم کنترل تسلیحات و به ویژه پیمان منع گسترش هسته‌ای (ان. پی. تی.) از استحکام کمتری برخوردار بود. در آن دوره، از یک سو، اغلب کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای تکنولوژی ساخت چنین تسلیحاتی را نداشتند و از سوی دیگر، نگرانی عمده ابرقدرت‌ها در اصل متوجه تسلیحات یکدیگر بود. بین قدرت‌های بزرگ نوعی تقسیم مسئولیت (به منظور کنترل گسترش تسلیحات) وجود داشت و قدرت واحدی نمی‌توانست به صورت فعال مایشاء در این زمینه عمل کند. دولت‌های ضعیف‌تر، یا تحت چتر حمایتی قدرت‌های بزرگ قرار داشتند یا در قالب تشکل‌هایی چون جنبش عدم تعهد، نظامی‌گری را تقبیح می‌کردند. در دوره جنگ سرد، برای هسته‌ای شدن کشورهای ضعیف‌تر، در مجموع، دو انگیزه اساسی مطرح بود. عده‌ای مثل هند و اسرائیل با تهدیداتی مواجه بودند که برای مقابله با آنها چتر حمایتی قدرت‌های مافوق را کافی نمی‌دیدند و عده‌ای دیگر مثل عراق،

داعیه‌های توسعه طلبانه‌ای داشتند که برای پیشبرد آنها محتاج تضمین امنیتی سلاح هسته‌ای بودند. (۸)

پس از پایان جنگ سرد که امکان دسترسی کشورهای کمتر توسعه‌یافته و ضعیف به تکنولوژی هسته‌ای آسان‌تر شده، مسئولیت رژیم کنترل تسلیحاتی نیز به تبع متمرکزتر شدن توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل، متمرکزتر گردیده است. از این رو، آمریکا در جهان پس از جنگ سرد، مسئولیت اصلی مدیریت رژیم کنترل تسلیحات را متوجه خود می‌داند و در راستای اتخاذ تدابیر دقیق‌تر و کارآمدتر برای آن فعال می‌شود. بر این اساس، امروزه در چارچوب نهادهایی چون پروتکل الحاقی، مکانیزم‌های مستحکم‌تری برای راستی‌آزمایی فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌ها ترسیم شده، به گونه‌ای که حتی با تلاش دولت‌ها برای دستیابی به تکنولوژی‌های با کاربرد دامن‌نظره نیز سرسختانه مقابله می‌شود. اهمیت چنین کنترل‌هایی زمانی محسوس‌تر می‌گردد که بدانیم در جهان پس از جنگ سرد، اغلب کشورهای که به سمت هسته‌ای شدن پیش رفته‌اند، با سیستم بین‌المللی موجود هماهنگ نیستند. برای مثال، کشورهای چون کره شمالی، به خاطر از دست دادن چتر حمایتی شوروی، به سمت خودیاری انفرادی پیش رفته است. نمونه‌هایی مثل عراق (دوره صدام) نیز اصولاً سیستم موجود را مانع پیشبرد داعیه‌های توسعه‌طلبانه خود می‌دانستند. نوک پیکان فشارهای رژیم کنترل تسلیحات به رهبری آمریکا نیز متوجه چنین دولت‌هایی است. رژیم کنترل تسلیحات در برخورد با دولت‌هایی از قبیل پاکستان که با سیستم بین‌المللی موجود هماهنگ‌اند، جدیت لازم را نداشته است. (۹)

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی ایران نیز در مقام دولت ناهماهنگ با سیستم موجود با وجود ادعاهای مکرری که مبنی بر صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای‌اش داشته، موجبات نگرانی سران رژیم کنترل تسلیحات و در رأس آنها آمریکا را برانگیخته و باعث شده فشارهای فزاینده‌ای از سوی آنها علیه ایران (با هدف توقف فعالیت‌های هسته‌ای با قابلیت جهت‌گیری به سمت ساخت سلاح) اعمال گردد. آمریکا در مقام ابرقدرتی که خود را پلیس امنیت بین‌الملل و حافظ سیستم بین‌الملل می‌داند، معتقد است ایران به عنوان دولت «یاغی» و «شورور» - که حاکی از مخالفت آن با سیستم موجود می‌باشد - به نام استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، در

پی دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای است و از این‌رو، چنانکه در برابر آن اهمال گردد، امنیت سیستم بین‌الملل به خطر خواهد افتاد. در اینجا اگر وضعیت امنیتی جاری میان آمریکا و ایران را طبق مفهوم رئالیستی «معمای امنیت» تحلیل کنیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که امنیت آمریکا موجب ناامنی ایران و امنیت ایران موجب ناامنی آمریکا می‌شود، اما بنابر چارچوب لیبرالیستی «رژیم‌های بین‌المللی»، آمریکا و ایران می‌توانند شرایط امنیتی همسویی داشته باشند. آمریکایی‌ها در سیاست‌های اعلانی‌شان هرگز به تعارض مطلق میان امنیت آمریکا و ایران اذعان نکرده‌اند. آنها برآنند که دولت جمهوری اسلامی می‌تواند با اصلاح سیاست‌های امنیتی‌اش از بروز تعارض میان ملاحظات امنیتی دو کشور جلوگیری کند. (۱۰)

بنابراین، سیاست مهار ایران توسط آمریکا در بستر سیستمی کلان قابل تحلیل است. ملاحظات منطقه‌ای آمریکا نیز جدای از ملاحظات سیستمی آن نیست. آمریکا در منطقه خلیج فارس دارای منافع استراتژیکی چون کنترل جریان انتقال نفت، ممانعت از تبدیل شدن دولت دشمن به قدرت منطقه‌ای غالب و به حداقل رساندن تهدیدات تروریستی است و ایران هسته‌ای با شرایط فعلی را چالشی علیه این منافع می‌داند. (۱۱) در عین حال، چون همین مناطق سیستم‌های تابعه‌ای هستند که ملزم به هماهنگی با الزامات سیستم جهانی‌اند، پس موضع‌گیری علیه نظم منطقه‌ای مورد خواست سیستم نیز، در واقع، موضع‌گیری علیه سیستم بین‌المللی قلمداد می‌شود. (۱۲) از این روست که دولت آمریکا نمی‌تواند در برابر سیاست‌های منطقه‌ای ایران بی‌تفاوت باشد و به ویژه، در برابر سیاست‌هایی که در پی تغییر ترتیبات امنیتی منطقه در جهت مخالف موازین سیستم بین‌الملل هستند، مجدانه مقاومت می‌کند.

روند مخالفت‌های آمریکا در برابر فعالیت‌های ایران

تا پیش از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان یکی از اتهامات دولت آمریکا علیه ایران - در کنار اتهامات دیگری چون حمایت از تروریسم، ممانعت از صلح خاورمیانه و نقض حقوق بشر - مطرح بود. تا این زمان، توجهات سران آمریکا عمدتاً متوجه پروژه نیروگاه اتمی بوشهر بود که در این راستا، آنها چندین بار نارضایتی خود را از همکاری روسیه در ساخت پروژه مذکور اعلام کردند و از روس‌ها

خواستند ملاحظات امنیتی آمریکا را مورد نظر قرار دهند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و در پی آن، امنیتی شدن جو سیستم بین‌الملل، موضع‌گیری‌های کاخ سفید علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران سخت‌تر شد، به گونه‌ای در ژانویه ۲۰۰۲، بوش با معرفی سه دولت ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «محور شرارت»، صراحتاً اعلام کرد دولتش «ساکت نخواهد نشست تا خطر نزدیک و نزدیک‌تر گردد. ایالات متحده آمریکا به خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان اجازه نخواهد داد تا ما را با مخرب‌ترین سلاح‌های جهان مورد تهدید قرار دهند.» (۱۳)

در اگوست همین سال، به دنبال اعلام علیرضا جعفرزاده، سخنگوی گروه موسوم به «شورای ملی مقاومت ایران»، مبنی بر وجود دو سایت هسته‌ای در دست احداث (غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و آب‌سنگین در اراک)، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازرسی از این تأسیسات اعلام آمادگی کرد. ایران با تأکید بر اصول موافقتنامه پادمان، چندماه بعد وجود تأسیسات مذکور را تأیید کرد و از فوریه ۲۰۰۳، بازرسی‌های آژانس آغاز شد. و به‌رغم اینکه پس از بازرسی‌ها مشخص شد هیچ انحرافی به سمت سلاح هسته‌ای در فعالیت‌های هسته‌ای ایران مشاهده نشده است، دولت بوش مؤکداً اعلام داشت ایران در تلاش برای برخورداری از قابلیت تسلیحات هسته‌ای است که این به معنی نقض تعهدات این کشور در برابر پیمان ۱۹۶۸ منع گسترش هسته‌ای (ان. پی. تی.) بوده و ادعای این کشور مبنی بر هدف تولید الکتريسته از طریق سایت‌ها را زیر سؤال می‌برد. دولت بوش اعلام کرد این شواهد نشان می‌دهد ایران می‌تواند تا پیش از پایان دهه جاری به سلاح هسته‌ای دست یابد. (۱۴)

در مارس ۲۰۰۳، سیاست جنگی آمریکا در منطقه خلیج فارس اوج گرفت. رژیم صدام حسین پس از حدود سه هفته تحمل حملات نظامی سقوط کرد و عراق، تحت اشغال نیروهای آمریکا و متحدین قرار گرفت. دولت ایران به منظور تعدیل فشارهای آمریکا و در عین حال، پیشبرد موفقیت‌آمیز سیاست‌های هسته‌ای خود، به سمت مذاکره با قدرت‌های اروپایی رفت. از این زمان به بعد، ایران ضمن تأکید بر تعهد به موازین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، سه قدرت اروپایی انگلستان، فرانسه و آلمان را طرف اصلی مذاکرات دیپلماتیک خود برای حل و فصل معضلات هسته‌ای جاری قرار داد. در عین حال، چون منشأ اصلی تهدید علیه ایران آمریکا بود، به طبع، مذاکرات مستقیم بین دو طرف می‌توانست نتایج مفیدتری در پی داشته

باشد، اما با توجه به فقدان روابط دیپلماتیک بین دو کشور، اروپایی‌ها به عنوان بازیگران میانجی وارد عمل شدند. طرف‌های اروپایی، از یک سو در پی جلب همکاری بیشتر ایران با آژانس بودند و از سوی دیگر، در نقش تعدیل‌کننده فشارهای آمریکا علیه ایران عمل می‌کردند. این فرایند منجر به توافقی میان ایران و سه قدرت اروپایی در اکتبر ۲۰۰۳ شد که بر اساس آن، ایران موافقت کرد در چارچوب همکاری با آژانس، پروتکل الحاقی را به صورت اقدام داوطلبانه و اعتمادساز امضا کرده و به مورد اجرا گذارد و فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم و بازفرآوری پلوتونیوم را تا رسیدن به توافق مشخص پس از مذاکرات آتی به حالت تعلیق درآورد.

در حالی که سیاست اروپایی‌ها بر اساس جلب همکاری ایران از طریق اعطای مشوق‌ها، به ویژه مشوق‌های اقتصادی مبتنی بود، دولت آمریکا تلاش می‌کرد نشان دهد ایران نیت صلح‌آمیز نداشته و ندارد و از این‌رو، باید با انتقال پرونده ایران از آژانس به شورای امنیت، فشارهای سنگین‌تری علیه آن اعمال شود تا مجبور به عقب‌نشینی شود. البته، برخی محققان آمریکایی نیز در تحریک مواضع حاد دولتشان علیه ایران مؤثر بودند. به عنوان مثال، دیوید آلبرت^۱، مدیر مؤسسه علم و امنیت بین‌الملل گفته بود «چون با چهل هزار کیلوگرم کیک زرد می‌توان ۴ تا ۵ کلاهک هسته‌ای ساخت، تنها معدن ساغند می‌تواند مواد خام ۳۰۰ کلاهک هسته‌ای را تأمین کند. بر این اساس، تلاش ایران برای کنترل فرایند چرخه سوخت هسته‌ای مشکوک به نظر می‌آید.» (۱۵)

به رغم توافق اکتبر ۲۰۰۳ در تهران و اعلام همکاری ایران در چارچوب پروتکل الحاقی و توافق پادمانی آن. پی. تی. آژانس طی گزارش‌های آتی خود از بقای برخی ابهامات در فعالیت‌های هسته‌ای ایران خبر داد. مذاکرات ایران با اروپایی‌ها منجر به توافق دیگری در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ در پاریس شد. طبق توافق پاریس نیز ایران متعهد شد تا رسیدن مذاکرات به جمع‌بندی مشخص، طی ماه‌های آتی، به صورت داوطلبانه، کلیه فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازفرآوری و به طور مشخص، تولید و واردات سانتریفیوژهای گازی، هرگونه اقدام برای جداسازی پلوتونیوم و یا ساخت یا تهیه تأسیسات جداسازی پلوتونیوم و کلیه

1 . David Albert

آزمایش‌ها یا تولید در هر یک از تأسیسات تبدیل اورانیوم را به حالت تعلیق درآورد و پروتکل الحاقی را به اجرا گذارد. این همکاری‌ها ادامه داشت تا اینکه اروپا بسته پیشنهادی دیگری به ایران داد. این بسته از سوی ایران غیرمتناسب با تعهدات و توهین به ملت ایران تلقی شد و از آگوست ۲۰۰۵، مقامات ایران با دستور فک پلمب تأسیسات UCF اصفهان، موج جدیدی از فعالیت‌های هسته‌ای را با نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بدون هماهنگی با اروپایی‌ها آغاز کردند.

از این مقطع به بعد، موضع آمریکا در قبال ایران شدت بیشتری یافت، به گونه‌ای که اروپایی‌ها به سرعت آمریکا را در انتقال پرونده ایران به شورای امنیت همراهی کردند. در شورای امنیت، آمریکا همواره از اعمال مجازات‌های سنگین علیه ایران دفاع کرده و سایر اعضای گروه موسوم به ۵+۱ را به همکاری طلبیده است. از فوریه ۲۰۰۶ که شورای حکام آژانس تصمیم به گزارش پرونده ایران به شورای امنیت گرفت تا به حال، شورای امنیت پنج قطعنامه در چارچوب فصل هفتم منشور به تصویب رسانیده است. قطعنامه ۱۶۹۶ جنبه اختطاری دارد، اما در قالب چهار قطعنامه بعدی ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵، مجازات‌های مختلفی از جمله در زمینه‌های تأمین مالی، برنامه‌های موشکی و خرید و فروش کالاهای با قابلیت استفاده دوگانه علیه ایران اعمال گردیده است. طی این مدت، ایران همواره از انجام مذاکرات بدون پیش‌شرط استقبال کرده، اما آمریکا و اروپایی‌ها با توجه اینکه ایران را در بازگشت به تعهدات توافق پاریس بی‌میل می‌بینند و حتی شاهد توسعه فعالیت‌های مربوط به چرخه سوخت هسته‌ای توسط ایران هستند، در پی آنند تا از طریق حربه مجازات‌ها به خواستشان جامه عمل بپوشانند.

سران آمریکا، در موضع‌گیری‌های خود، تلاش کرده‌اند مقاومت‌های ایران را به مثابه تهدید جدی علیه امنیت جهان نشان داده و جامعه جهانی را به واکنش جدی وادارند. در آوریل ۲۰۰۶، وزیر امور خارجه آمریکا، کاندولیزا رایس اظهار داشت که شورای امنیت باید به منظور توقف پیشروی هسته‌ای تهران گام‌های محکمی بردارد. (۱۶) در پایان آگوست همین سال، جورج بوش تأکید کرد که ایران باید متحمل عواقب ترمرد خود باشد. وی گفت: «اکنون جهان با تهدیدی جدی از سوی رژیم رادیکال ایران مواجه است.» بوش افزود: «ما از عمق مصیبتی

که حمایت ایران از تروریست‌ها به بار آورده آگاهیم و می‌توانیم تصور کنیم که آن چه قدر بدتر می‌شود اگر ایران برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای مجاز شود.» از این رو، «نباید اجازه دهیم ایران به توسعه تسلیحات هسته‌ای اقدام کند.» (۱۷) این اظهارات در حالی بیان شد که حدود یک ماه پیش‌تر، یعنی ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶، شورای امنیت اولین قطعنامه خود را طبق فصل هفتم منشور علیه ایران تصویب کرده بود و طی آن هشدار داده بود که اگر ایران به خواسته‌های شورا بی‌توجهی کند، طبق ماده ۴۱ منشور، اعمال مجازات‌ها علیه این کشور را آغاز خواهد کرد.

دولت آمریکا تلاش کرده از میان نگرش‌های متعارض که در مورد نحوه برخورد با ایران وجود دارد، به جمع‌بندی برسد. برخی از نخبگان سیاسی آمریکا برآنند که لازم است با ایران به صورت قهرآمیز و سریع برخورد شود. از سرشناس‌ترین آنها می‌توان به جان بولتون، سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل اشاره کرد که با وجود خروج از پست سفارت در سازمان ملل، در دسامبر ۲۰۰۶، همچنان پیوند نزدیک خود با دولت بوش را حفظ کرد. وی در می ۲۰۰۷، طی مصاحبه‌ای با دیلی تلگراف، دیپلماسی اروپایی‌ها در قبال برنامه هسته‌ای ایران را شکست‌خورده خواند و تصریح کرد که ایران به پیشروی خود ادامه می‌دهد و زمان محدود است. بولتون گفت: «به طور قطع ثابت شده که ایران از برنامه هسته‌ای‌اش دست نخواهد کشید. بنابراین، برای بازداشتن آنها از این عمل باید به شدت فشار را افزایش دهیم.» به نظر بولتون، «اگر ما نتوانیم برای انجام این کار به حد کافی کشورهای دیگر را با خود همراه سازیم، آنگاه باید از طریق تقویت گروه‌های اپوزیسیون و نظایر آن به سمت تغییر رژیم برویم... اگر انتخاب بین ایران هسته‌ای و توسل به زور است، من فکر می‌کنم ما نیاز داریم توسل به زور را مورد نظر قرار دهیم.» (۸) جان بولتون، چندماه بعد، در موضع‌گیری مشابهی، ضمن اشاره مجدد به شکست مذاکرات اروپایی‌ها اظهار داشت: «من فکر نمی‌کنم استفاده از نیروی نظامی گزینه جالبی باشد، اما به شما می‌گویم نمی‌دانم چه آلترناتیومی وجود دارد... از آنجا که زندگی حول گزینه‌ها جریان دارد، من فکر می‌کنم ما ناگزیریم استفاده از نیروی نظامی را مورد توجه قرار دهیم.» وی اضافه می‌کند که گزینه نظامی باید به صورت ضربه محدود به تأسیسات هسته‌ای ایران باشد و همراه با آن، تغییر رژیم صورت گیرد. (۱۹)

در مقابل، طیف گسترده‌ای از سیاستمداران و کارشناسان آمریکایی خواهان رفتار ملایم و مسالمت‌آمیز کاخ سفید با جمهوری اسلامی می‌باشند. در شرایط فعلی، دموکرات‌ها بیشتر متمایل به چنین رویکردی هستند. آنها، به ویژه با توجه به تجربه‌های ناگواری که از تحولات عراق پس از صدام پیش‌رو داشته‌اند، از احتمال وقوع سناریوی مشابهی در مورد ایران نگرانند. البته این نگرانی محدود به دموکرات‌ها نیست. در میان جمهوری خواهان نیز رویکرد مشابهی وجود دارد. به عنوان نمونه، ران پاول^۱، از نمایندگان جمهوری خواه کنگره آمریکا اظهار داشته: «اتهامات اثبات نشده علیه مقاصد هسته‌ای ایران به طور خوف‌انگیزی یادآور اتهامات غلطی است که علیه عراق ساخته شد.» وی که راجع به تقاضای رایس برای بودجه سالانه وزارت امور خارجه از کنگره (برای سال ۲۰۰۷) سخن می‌گفت، استدلال کرد: «این مشابه عراق به نظر می‌رسد؛ جایی که ابتدا اتهامات طرح شدند و قرار بود مدارک بعداً پیدا شوند، اما مدارک هرگز پیدا نشدند، چرا که اتهامات غلط از آب درآمدند.» (۲۰)

سیاست کاخ سفید تقریباً حالت بینابین دارد. برای دولت بوش، گزینه نظامی اولویت نداشته است. در جلسه کنگره نیز رایس در پاسخ به ابراز نگرانی کسانی چون ران پاول، وجود طرح یا قصد حمله نظامی به ایران را رد کرد. (۲۱) با این حال، مقامات آمریکا بارها تصریح کرده‌اند که در صورت استمرار مقاومت ایران، همه گزینه‌ها مورد توجه قرار خواهند گرفت، هرچند که سیاست فعلی آمریکا حمله نظامی نیست. در فوریه ۲۰۰۷، رایس پس از ملاقات با وزرای خارجه روسیه و آلمان و مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در برلین، ابراز امیدواری کرد مجازات‌ها به ایرانیان نشان دهند انزوای آنها طی زمان رو به افزایش است و از این‌رو، وقت آن است که موضع متفاوتی اتخاذ کنند. (۲۲) در اکتبر همین سال، بوش طی گفتگوی مطبوعاتی، سیاست آمریکا در قبال ایران را این‌طور بیان کرد:

«استراتژی کلی ما این است که در یک مرحله مسئولان ایران از انزوا خسته شوند و بگویند که ارزشش را ندارد. به نظر من اعمال فشار به این دولت ارزش دارد... مردم ایران باید بدانند که ما رنجشی از آنها نداریم. ما از اقدامات دولت ایران ناراحت شده‌ایم و آنها هم باید ناراحت باشند. تورم بسیار

شدید است. انزوا به اقتصاد صدمه زده است. این کشوری است که آینده خیلی بهتری می‌تواند داشته باشد و مردم می‌توانند امید بهتری در مقایسه با آنچه دولت فعلی برایشان فراهم کرده، داشته باشند.» (۲۳)

بوش در همین مصاحبه، در پاسخ سؤالی مبنی بر اینکه آیا ایران قصد ساخت بمب اتمی دارد، پاسخ داد: «من مدت‌هاست به این نتیجه رسیده‌ام و تا زمانی که آنها غنی‌سازی را تعلیق نکنند یا مشخص نکنند اظهاراتشان واقعی نیست، بله بر این عقیده‌ام.» وی با تأکید بر اینکه با تجهیز ایران به تسلیحات هسته‌ای، صلح جهان به خطر خواهد افتاد، تصریح کرد: «من به همه گفته‌ام اگر می‌خواهید از جنگ جهانی سوم جلوگیری کنید، به نظر من باید از اینکه آنها دانش ساخت تسلیحات هسته‌ای را به دست بیاورند، جلوگیری کنید.» (۲۴)

چند روز پس از مصاحبه بوش، دیک چینی^۱، معاون رئیس جمهور وقت آمریکا طی سخنرانی در مؤسسه واشنگتن برای مطالعات خاور نزدیک^۲ در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷، پس از تأکید بر اینکه واشنگتن اجازه نخواهد داد ایران به تسلیحات هسته‌ای دست یابد، در مورد «عواقب جدی» خودداری ایران از توقف غنی‌سازی اورانیوم هشدار داد. وی که به عنوان یک سیاستمدار تندرو در عرصه سیاست خارجی آمریکا مشهور است و چندبار در موضع‌گیری‌هایش گزینه حمله نظامی به ایران را مورد اشاره قرار داده، تصریح کرد: «لازم است به رژیم ایران فهمانده شود که اگر به روال فعلی‌اش ادامه دهد، اجتماع بین‌المللی آماده تحمیل عواقب جدی است... کشور ما و کل جامعه بین‌المللی نمی‌توانند در شرایطی که یک دولت حامی ترور تجاوزگرانه‌ترین جاه‌طلبی‌های خود را ارضا می‌کند، ساکت بنشینند.» (۲۵)

با تأمل در کلیت مواضع دولتمردان آمریکا و نیز رفتار عملی آن کشور در قبال ایران، این جمع‌بندی به دست می‌آید که آمریکایی‌ها تحت شرایط جاری، به دنبال حمله نظامی علیه ایران نیستند، اما روند رو به گسترش مجازات‌ها ممکن است در نهایت توسل به چنین گزینه‌ای را اجتناب‌ناپذیر کند. ایران هسته‌ای برای دولت آمریکا قابل پذیرش و تحمل نیست، اما ریسک حمله نظامی نیز بسیار بالاست و ممکن است هزینه‌های مادی و غیرمادی بسیار سنگینی به دنبال داشته باشد. از این رو، فرایند پلکانی مجازات‌ها را آغاز کرده است تا بدون توسل به

1 . Dick Cheney

2 . Washington Institute for Near East Studies

حمله نظامی، ایران را به این جمع‌بندی برساند که توقف فعالیت‌های هسته‌ای به صرفه‌تر و معقول‌تر از تحمل مجازات‌هاست. از سوی دیگر، واشنگتن تمام سعی خود را به کار گرفته تا سایر دولت‌ها به ویژه قدرت‌های بزرگ را در پیشبرد این پروژه با خود همراه سازد، هر چند بخشی از مجازات‌های آن علیه ایران به صورت یک‌جانبه اعمال می‌شود. در عین حال، برخی قدرت‌های بزرگ مثل چین، همکاری‌های تجاری و سرمایه‌گذاری فراوانی در ایران دارند و از این‌رو، یکی از مشکلات بنیادین آمریکا، جلب همکاری مؤثر چنین قدرت‌هایی است؛ مشکلی که باعث شده روند تشدید تحریم‌ها سرعت کندی داشته باشد. بنابراین، اگر معضلاتی چون پیوندهای اقتصادی قابل توجه برخی قدرت‌ها با ایران یا بحران جهانی بهای انرژی مانع نمی‌شدند، بی‌شک گستره تحریم‌های شورای امنیت از چهار قطعنامه اخیر فراتر می‌رفتند.

ملاحظات سیستمی آمریکا

چنانکه طی مطالب پیشین اشاره گردید، سیاست ایالات متحده در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران در چارچوب سیاست کلی آن در باب ترتیبات امنیتی سیستم بین‌الملل و به تبع آن، سیستم‌های تابعه منطقه‌ای جریان دارد. امروزه، یکی از مهمترین عوامل تهدیدکننده امنیت سیستم بین‌الملل، اشاعه سلاح‌های انهدام جمعی است. بر این اساس، یکی از لوازم اساسی حفظ امنیت سیستم بین‌الملل، کاربرد مؤثر برنامه کنترل تسلیحات، بالخصوص تسلیحات انهدام جمعی است. طی دهه‌های اخیر، آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، سازوکارهای نهادی مختلفی در این راستا ایجاد کرده‌اند که پیمان ان. پی. تی. از نمونه‌های بارز آن می‌باشد. با این حال، چنین نهادهایی، چنانکه باید، در جلوگیری از گسترش تسلیحات غیرمتعارف کارآمد نبوده‌اند. تجهیز دولت‌هایی چون اسرائیل، پاکستان و هند به سلاح هسته‌ای از شواهد این ناکارآمدی است. یکی از دلایل عمده مماشات آمریکا با هسته‌ای شدن چنین کشورهایی، این بوده که آنها را تهدید جدی علیه امنیت بین‌الملل تلقی نمی‌کرده‌اند، هرچند ناظران متعددی برآنند که چنین تصوراتی به خصوص در مورد کشورهایی از قبیل پاکستان که سیستم سیاسی باثباتی ندارند، اشتباه است و ممکن است آمریکا را در آینده با معضلات بزرگی مواجه کند.

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، نشان داد اهمال در امر کنترل تسلیحات می‌تواند نه فقط امنیت آمریکا بلکه امنیت کلیت سیستم بین‌الملل را با خطرات مصیبت‌باری مواجه کند. حوادث ۱۱ سپتامبر کاتالیزوری بود که به یکجانبه‌گرایی دولت بوش در برنامه کنترل تسلیحات کمک کرد. (۲۶) از این‌روست که می‌بینیم بسیاری از تحلیل‌گران حامی سیاست دولت بوش در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، به منظور مشروعیت‌دهی به مواضع مقامات آمریکا در متهم‌سازی ایران به تلاش برای ساخت تسلیحات هسته‌ای، به حوادث ۱۱ سپتامبر اشاره و حتی بعضاً از گزینه توسل به حمله نظامی حمایت می‌کنند.

جدای از سیاست کلی واشنگتن در مقابله جدی با اشاعه تسلیحات انهدام جمعی، مورد ایران از ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار است که انگیزه فشار بر آن را تشدید می‌کند. این مسأله در مواضع دولتمردان آمریکا به انحاء مختلف مطرح شده است. به عنوان نمونه، بوش در آگوست ۲۰۰۶ (در پی جنگ سی‌وسه روزه حزب‌الله لبنان و اسرائیل) اظهار داشت که خشونت موجود در لبنان، نیت تهران در عرصه جهانی را آشکار می‌سازد. وی علاوه بر متهم‌سازی ایران به حمایت از حزب‌الله، اعلام کرد ایران با حمایت از شورشیان عراق به بی‌ثباتی این کشور کمک و حقوق انسانی بنیادین میلیون‌ها نفر از مردم خویش را نقض می‌کند. وی ادامه داد: «ما از عمق مصیبتی که حمایت ایران از تروریست‌ها به بار آورده، آگاهیم و می‌توانیم تصور کنیم اگر ایران اجازه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را داشته باشد، چه قدر بدتر می‌شود.» (۲۷)

مسأله جدید دیگری که در دولت بوش، به ویژه دوره دوم آن، برای اعمال فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده شده است، بحران امنیتی مرمی عراق بوده است. مقامات آمریکا به انحاء مختلف ایران را متهم کردند که در پی ایجاد یا دامن‌زدن به ناآرامی‌های عراق می‌باشد. بوش چند بار ادعا کرد که حضور قدرتمندانه نیروهای آمریکا در عراق امری ضروری است و نه فقط امنیت عراق، بلکه امنیت منطقه مستلزم حضور جدی نیروهای آمریکا و متحدین آن در عراق است. وی تصریح کرد اگر پیش از توانایی عراق به دفاع از خود، آمریکا از آنجا خارج شود، عواقب مطلقاً ویران‌گری حاصل می‌شود. عراق به دست «بدترین دشمنان» آمریکا یعنی هواداران رژیم صدام، گروه‌های مرتبط با ایران و تروریست‌های القاعده می‌افتد. (۲۸)

آمریکایی‌ها چنین ادعا کردند که ایران، عراق را به جبهه‌ای برای نزاع با آمریکا تبدیل کرده و از طریق برخی عوامل تروریست، نیروهای آمریکا و متحدین در عراق را مورد حمله قرار می‌دهد. شان مک کورمک^۱ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد «کوهی از مدرک» وجود دارد که حاکی از چنین دخالت‌هایی توسط ایران است. (۲۹) جمع‌بندی دولت آمریکا از هدف نهایی دخالت‌های ایران در امور عراق این است که ضمن تضعیف عراق، خود را به عنوان نیروی هژمونیک در خاورمیانه جا بیاندازد؛ امری که با خواست آمریکا در منطقه تعارض دارد. ژنرال دیوید پترائوس^۲، فرمانده سابق نظامی ایالات متحده در عراق، ادعا کرد ایران در پی ایجاد ساختارهایی مشابه حزب‌الله در جنوب عراق است تا به صورت نایب ایران عمل کند. به نظر پترائوس، حمایت‌های ایران از میلشایی شیعه در عراق، به تلاش آمریکا برای ایجاد ثبات در عراق آسیب می‌زند. (۳۰)

بنابراین، به نظر می‌رسد مواضع واشنگتن در برابر فعالیت‌های هسته‌ای ایران صرفاً معلول الزامات رژیم کنترل تسلیحات نیست، بلکه فراتر از آن، متأثر از نقش خاصی است که ایران در عرصه سیستم بین‌الملل بازی می‌کند. سران آمریکا جمهوری اسلامی ایران را دولتی می‌بینند که با سازوکارهای مختلف، نظم منطقه‌ای مطلوب و مطابق با هژمونی آمریکا را به چالش کشیده و منافع آن را مورد تهدید قرار داده است. سیاست امنیتی ایران در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و حتی در جنوب خلیج فارس، همگی مجموعاً گویای تلاش ایران برای رسیدن به موقعیت هژمونی منطقه‌ای است که آشکارا با منافع و ملاحظات کاخ سفید در منطقه و هژمونی منطقه‌ای اسرائیل، تعارض دارد. در چنین شرایطی، هسته‌ای شدن ایران برای آمریکا، غیرقابل تحمل است. ایالات متحده تلاش می‌کند این پیام را به دوستان و متحدان خود در منطقه بقبولاند که ایران در حالی به سمت ساخت تسلیحات هسته‌ای پیش می‌رود که حاضر به برقراری تعامل احترام‌آمیز و دوستانه با آنها نیست، بلکه به شیوه‌های خشونت‌آمیز در پی تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای برتر می‌باشد.

چنین نگاهی به موقعیت و مقاصد ایران، باعث شده حتی همکاری‌های ایران نیز غیرقابل اطمینان و شکننده قلمداد شوند. در این زمینه، واکنش دولت بوش به گزارش سازمان‌های

1 . Sean McCormack

2 . David Petraeus

اطلاعاتی آمریکا (نوامبر ۲۰۰۷) جالب توجه است. در گزارش مذکور، با اطمینان بالا، اعلام شده بود که ایران تا پاییز ۲۰۰۳ برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای را پی‌گیری می‌کرد، اما از آن مقطع به بعد، متوقف کرده است. این توقف، چندسالی ادامه داشته و بنا به ارزیابی با اطمینان متوسط گزارش، ایران در نیمه‌های ۲۰۰۷، هنوز برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای را از سر نگرفته است. با این حال، گزارش با اطمینان متوسط به بالا تصریح می‌کند تهران حداقل راه ساخت چنین تسلیحاتی را بازنگه داشته و با اطمینان پایین، احتمالاً برخی مواد لازم برای این برنامه را وارد کرده است؛ هرچند گزارش با اطمینان متوسط به بالا اذعان می‌کند چنین موادی برای ساخت سلاح هسته‌ای کافی نمی‌باشند. گزارش، همچنین با اطمینان بالا اعلام می‌کند تصمیم تهران به تعلیق برنامه غنی‌سازی اورانیوم و امضای پروتکل الحاقی در پاییز ۲۰۰۳، در پاسخ به دقت نظر و فشار فزاینده بین‌المللی انجام گردید. (۳۱)

در حالی که برخی دولتمردان ایران از جمله وزیر امور خارجه، منوچهر متکی، گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را (با وجود عدم تأیید کلیه گزاره‌های مندرج در آن)، گواهی بر صحت ادعاهای جمهوری اسلامی در مورد صلح‌آمیز بودن برنامه‌های هسته‌ای‌اش دانستند و حتی در آمریکا نیز برخی منتقدان سیاست خارجی دولت بوش گزارش را به عنوان نشانه سوءکارکرد دولت اعلام کردند، مقامات کاخ سفید همچنان از مواضع خود دفاع کردند. در دسامبر ۲۰۰۷، بوش با همان لحن پیشین در برابر ایران موضع‌گیری کرد و گفت: «ایران خطرناک بوده، ایران خطرناک است و ایران خطرناک خواهد بود اگر آنها دانش ساخت تسلیحات هسته‌ای داشته باشند.» وی در پاسخ به خبرنگاران در مورد گزارش سازمان‌های اطلاعاتی، اعلام کرد: «من به این گزارش به مثابه سیگنال هشداردهنده می‌نگرم به این معنی که آنها برنامه داشتند و برنامه را متوقف کردند... دلیل اینکه آن، سیگنال هشداردهنده است، این است که آن [یعنی ایران] می‌توانست برنامه را از سر بگیرد.» بوش در ادامه، مجدداً بر ضرورت همکاری کنگره برای تخصیص بودجه قابل قبول برای استمرار عملیات نظامی در عراق و افغانستان تأکید کرد. (۳۲)

در قبال گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز موضع‌گیری‌های مشابهی شده است. در ژوئن ۲۰۰۷، رایس در واکنش به اظهارات مدیر کل آژانس، محمد البرادعی، مبنی بر لزوم

کاهش تأکید شورای امنیت بر مجازات‌های بیشتر علیه ایران به منظور جلب همکاری بیشتر بین آژانس و تهران، تصریح کرد آژانس متولی دیپلماسی نیست و نقش آن باید به انجام بازرسی‌ها و تهیه و اعلام گزارش شفاف از فعالیت‌های ایران محدود باشد. (۳۳) در موارد دیگر نیز کاخ سفید به گزارش‌های بعضاً خوش‌بینانه آژانس در مورد همکاری‌های ایران بی‌اعتنایی کرده و خواستار اجرای کامل خواسته‌های شورای امنیت از جمله تعلیق کامل غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران شده است.

در مجموع، سیاست فشار و به انزوا کشاندن ایران، صرفاً معلول فعالیت‌های هسته‌ای ایران نیست، بلکه ریشه در عوامل مختلفی دارد که برآیند کلی آن در ضدیت و مانع‌تراشی ایران در برابر هژمونی آمریکا در عرصه بین‌الملل قابل درک است. فعالیت‌های هسته‌ای ایران، این فرصت را به دولت ایالات متحده داده تا با بسیج گسترده و سریع بین‌المللی، سیاست فشار و انزوا را با سرعت بیشتری پیش ببرد. بر این اساس، آنچه برای آمریکا مهم است ضرورت هماهنگی ایران با نظم هژمونیک سیستم بین‌الملل تحت هژمونی آمریکاست؛ امری که از نظر مقامات واشنگتن با هسته‌ای‌شدن ایران ممکن است با مانع بزرگ و پیچیده‌ای مواجه شود.

تأثیر رویکردهای حزبی

در بین مقامات سیاسی جمهوری اسلامی ایران، برداشت رایجی وجود دارد مبنی بر اینکه با توجه به اینکه حزب جمهوری‌خواه آمریکا در مقایسه با حزب دموکرات، سیاست خارجی جنگ طلبانه‌تری دارد، با پایان دوره بوش و به قدرت رسیدن یک دولت دموکرات، از بار فشارها علیه ایران کاسته می‌شود. حتی برخی با نگاهی خوش‌بینانه‌تر، بر این نظرند که در آن صورت، ایران می‌تواند با وجود ادامه برنامه‌های هسته‌ای، به سمت تنش‌زدایی با آمریکا پیش برود. به طور کلی، حداقل امیدی که در این راستا وجود دارد، این است که سناریوی برخورد نظامی - مشابه سناریوی عراق - کاهش یابد. از این رو، یکی از برنامه‌های ایران در دیپلماسی هسته‌ای، خرید زمان بوده است تا ضمن پیشبرد فعالیت‌های هسته‌ای به مراحل جا افتاده‌تر، تحولی در سطح نخبگان سیاسی - اجرایی آمریکا به نفع دموکرات‌ها صورت گیرد. در اینجا لازم است در نقد برداشت مذکور، به چند نکته اشاره نمایم.

سیاست خارجی دولت بوش در مقایسه با سلف آن یعنی دولت کلینتون، منازعه‌جویانه‌تر بوده و میل بیشتری به یکجانبه‌گرایی داشته است. به ویژه، در مورد چالش تسلیحات انهدام جمعی، شاهدیم که دولت بوش با طرح مفهوم محور شرارت، موج عظیمی از فشارهای چندجانبه و یکجانبه را علیه چند دولت متهم به ساخت تسلیحات انهدام جمعی آغاز نمود و به نام دفاع پیش‌دستانه به عراق لشکرکشی کرده و دولت صدام را سرنگون ساخت. حتی در مورد ایران نیز بحث‌هایی مبنی بر ضرورت اقدام نظامی مطرح شد و برخی سران دولت از جمله بوش و معاونش چینی، تهدید می‌کردند در صورت همکاری نکردن ایران، تمام گزینه‌های لازم مورد توجه خواهند بود.

با این وجود، آنچه در عمل اتفاق افتاده این است که به رغم چند سال مقاومت ایران و به خصوص بی‌توجهی آن به قطعنامه‌های شورای امنیت، دولت آمریکا دست به اقدام نظامی نزد و به ظاهر طرح مشخصی در این جهت نداشت. قبلاً اشاره شد که در میان خود جمهوری‌خواهان نیز بسیاری کسانانی که مخالف چنین اقدامی هستند. از جمله به صحبت‌های ران پاول، نماینده جمهوری‌خواه کنگره اشاره گردید که با متهم‌ساختن ایران مخالفت کرد. این موضع‌گیری که در هفته‌های آغازین سال ۲۰۰۷ (پس از تصویب اولین قطعنامه شورای امنیت طبق ماده ۴۱ منشور علیه ایران) اتخاذ گردید، با این واکنش رایس مواجه گردید که «ما طرح یا قصد حمله به ایران را نداریم» (۳۴) دولت بوش در حالی از گزینه حمله نظامی علیه ایران فاصله گرفته که در نشست‌های مختلف گروه ۱ + ۵ نیز دولت‌های چین و روسیه در برابر تشدید مجازات‌های مورد نظر آمریکا مانع‌تراشی کرده‌اند و عملاً فرایند مجازات‌های شورای امنیت نیز با خواسته‌های آمریکا مطابقت کامل ندارد.

از سوی دیگر، دموکرات‌ها نیز لزوماً رویکرد صلح‌جویانه‌ای در عرصه بین‌الملل ندارند. اگرچه حمله به عراق در اصل به نام دولت بوش تمام شده، اما پیش از حمله، دموکرات‌های شاخص چون سناتور جان اف. کری^۱، سناتور هیلاری آر. کلینتون^۲ و سناتور جان ادواردز^۳ در کنگره آمریکا (اکتبر ۲۰۰۲)، برنامه حمله نظامی به عراق را تجویز کردند. جان کری در مقام

1 . John F.Kerry
2 . Hillary R. Clinton
3 . John Edwards

نامزد دموکرات‌ها در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ بر این نظر بود که جنگ عراق «جنگ اشتباه در مکان اشتباه و در زمان اشتباه» بود. وی در مناظره با بوش، در پاسخ به این سؤال که چرا در کنگره رأی به تجویز توسل به زور علیه عراق داده بود، چنین پاسخ داد که همچنان بر رأیش ثابت قدم است، اما در مورد نحوه مدیریت امور مربوط به جنگ و تحولات پس از جنگ به دولت بوش انتقاد دارد. کری بر آن بود که بوش در حالی به عراق حمله کرد که طرحی برای دوره پیروزی پس از جنگ نداشت. از این رو، چالش‌های بزرگی پس از جنگ گریبان‌گیر آمریکا شد که کشته‌شدن روزافزون سربازان آمریکایی، از برآیندهای عمده آن است. (۳۵)

کری در توجیه رأی خود، تأکید ویژه‌ای بر ضرورت حذف صدام حسین از صحنه سیاسی عراق داشت، اما وی از دلایل بوش کاملاً آگاه بود. بوش در توجیه لشکرکشی به عراق روی سه علت اساسی تمرکز داشت: «برنامه‌های مربوط به تسلیحات انهدام جمعی، حمایت از تروریست‌ها از جمله القاعده، و نقض فاحش حقوق بشر». کری اگرچه در موضع‌گیری‌های اعلانی روی ملاحظات حقوق بشری انگشت می‌گذاشت، اما بارها خود را به عنوان «رنالیست» معرفی کرده بود و حتی در قضیه عراق، بوش را به فاصله‌گرفتن از رنالیسم متهم می‌کرد. کری بر این باور بوده است که نیروهای مسلح آمریکا عموماً باید به منظور حفاظت از منافع حیاتی آمریکا مورد استفاده قرار گیرند. (۳۶)

هیلاری کلینتون نیز که از نامزدهای حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ بود، در قضیه عراق موضع نسبتاً مشابهی اتخاذ کرد. وی که بارها بابت این اقدام مورد سؤال واقع شده، معمولاً مسئولیت رأی به نفع حمله دولت بوش به عراق را پذیرفته، اما بر آن است که اگر روند تحولات را پیش‌بینی می‌کرد، هرگز چنین موضعی نمی‌گرفت. کلینتون مشکل اصلی را در فقدان اطلاعات کافی در مورد مسایلی چون کم‌وکیف برنامه‌های مربوط به سلاح‌های انهدام جمعی رژیم صدام و پتانسیل‌های آسیب‌پذیری طرح‌های دولت بوش در عراق دانسته است. (۳۷) نکته جالب دیگر اینکه، کلینتون گفته است رأی وی، در واقع، به منظور عملی‌سازی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل است که توسط عراق نقض گردیده است. با این حال، خود وی می‌داند که طبق منشور ملل متحد، هیچ‌یک از اعضا حق ندارند به

منظور اجرایی کردن قطعنامه‌های شورای امنیت، به صورت یکجانبه، به اقدام نظامی توسل جوید و فقط شورای امنیت صلاحیت چنین اقدامی را دارد. بر این اساس، کلیتون تأیید کرده است ایالات متحده می‌تواند، برای اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، دست به اقدام نظامی یکجانبه بزند. (۳۸)

در سپتامبر ۲۰۰۷ نیز کلیتون در اقدامی تقریباً مشابه در سنای آمریکا به قطعنامه‌ای رأی داد که طبق آن، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان سازمان تروریست شناخته می‌شود. این موضع‌گیری، باعث شد سیر جدیدی از انتقادات و اتهامات متوجه وی شود. از جمله رقیب هم حزب وی نامزدی ریاست‌جمهوری حزب دمکرات در انتخابات ۲۰۰۸، باراک اوباما، با این استدلال که گنجاندن نام سپاه پاسداران در لیست سازمان‌های تروریستی، «چک سفیدی» به دولت بوش برای اقدام نظامی علیه ایران است، کنگره را به تکرار اشتباهی متهم کرد که به نظر وی در سال ۲۰۰۲ در مورد عراق مرتکب شده بود و به ویژه، در مورد رأی مثبت هیلاری کلیتون اظهار داشت که وی نشان داد در جریان تجویز جنگ عراق، درک و قضاوت صحیحی از مسایل نداشته است. پاسخ کلیتون این بود که رأی مثبت به این قطعنامه که الزام‌آور نیز نمی‌باشد، به منظور ایجاد زمینه مناسب‌تر برای تحمیل مجازات‌ها بوده است. (۳۹)

این نکات نشان می‌دهد سیاست منازعه‌آمیز آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، بالاخص طی دوره جورج دابلیو. بوش، بیش از آنکه معلول سیاست‌های حزبی دولت‌های حاکم بر آمریکا باشد، نتیجه ملاحظات سیستمی دولت آمریکاست. تمایل به تثبیت نظم هژمونیک در عرصه بین‌الملل تحت رهبری ایالات متحده در دولت آمریکا (در مقام ابرقدرت جهانی) وجود دارد، اعم از اینکه گردانندگان آن از حزب جمهوری‌خواه باشند یا دموکرات. این واقعیت، چه در سیاست‌های اعلانی و چه در اقدامات عملی هر دو دولت بیل کلیتون و جورج بوش محسوس می‌باشد، هرچند طبیعتاً برخی اختلافات تاکتیکی میان آنها وجود دارد. مثال‌هایی که از موضع‌گیری‌های برخی نخبگان دو حزب در سال‌های اخیر آورده شد، نشان می‌دهند نه دولت جمهوری‌خواه بوش جنگ را گزینه گریزناپذیر خود در برابر ایران می‌داند و نه منتقدان دموکرات - که خارج از دستگاه اجرایی کشور ناکامی‌های دولت در عراق را زمینه مناسبی برای جلب حمایت افکار عمومی از خود می‌بینند - ضرورتاً موضع صلح

جویانه‌ای دارند. نخبگان هر دو حزب نشان داده‌اند، در شرایط خاصی، ممکن است اقدام نظامی برای حفاظت از منافع استراتژیک آمریکا را ضروری بدانند؛ حال تهدیدکننده منافع آمریکا ممکن است عراق باشد یا ایران. در دوره کلیتون نیز که کشورهای مختلفی از جمله سومالی، عراق، سودان، افغانستان و یوگسلاوی آماج مداخلات نظامی آمریکا قرار گرفتند، ایران، به انحاء مختلف، تحت فشارهای این کشور قرار داشت و حتی در موقعیت‌هایی، از جمله پس از انفجار پایگاه الخبر عربستان، تهدید به حمله نظامی شد.

این واقعیت، صرفاً به یکی دو دهه اخیر محدود نمی‌شود. طی دهه‌های گذشته نیز موارد متعددی از اقدامات جنگی دولت آمریکا اتفاق افتاده است. با وجود اینکه در سطح افکار عمومی جهان، حزب دموکرات آمریکا به عنوان حزبی شناخته می‌شود که در مقایسه با حزب جمهوری‌خواه گرایش‌های صلح‌آمیز و حقوق بشری قوی‌تری دارد، در تاریخ سده اخیر، شاهدیم که طی هر دو جنگ جهانی اول و دوم، دولت‌های دموکرات وودرو ویلسون^۱ و فرانکلین روزولت^۲، به منظور حفاظت از منافع استراتژیک آمریکا، وارد جنگ به نفع متفقین شدند. اگرچه وجود گرایش‌های لیبرال‌انترناسیونالیستی ویلسون قابل انکار نیست، اما تمام واقعیت نمی‌باشد. بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط دولت دموکرات هاری ترومن، نشانه روشنی از غلبه ملاحظات و منافع استراتژیک بر ملاحظات بشردوستانه است. در سال‌های دوره جنگ سرد نیز شاهد این واقعیت در مورد دولت‌های دموکرات هستیم. دولت ترومن، در سال ۱۹۵۰، به کره لشکرکشی کرد و وارد جنگی پرهزینه با نیروهای کره شمالی و حامیان چینی آنها شد. در دهه ۱۹۶۰، دولت جان اف. کندی^۳، پس از مداخله در کوبا و به دنبال آن پشت سر گذاشتن بحران موشکی کوبا، موج جدیدی از تحرکات مداخله‌گرانه در امور ویتنام را آغاز کرد. ادامه این تحرکات توسط خلف وی یعنی لیندون بی. جانسون^۴ منجر به آغاز جنگی طولانی و پرهزینه با نیروهای حامی هوشی‌مین شد. اینها نمونه‌هایی از سیاست‌های جنگی دولت‌های دموکرات طی سال‌های بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی اتحاد شوروی می‌باشند. (۴۰)

1 . Woodrow Wilson
 2 . Franklin D. Roosevelt
 3 . John F. Kennedy
 4 . Lyndon B. Johnson

بر این اساس، تشدید رویارویی بین ایران و آمریکا در دوره جورج دابلیو. بوش، در اصل، محصول ملاحظات سیستمی دولت آمریکا و فراتر از ملاحظات حزبی نخبگان سیاسی حاکم بر آن می‌باشد و با روی کار آمدن دولت دموکرات، سیاست کلی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران، دچار تحول اساسی نخواهد شد. در تعبیر تئوریک، این سیستم و به طور مشخص‌تر، قیدوبندهای ساختاری سیستم است که به جهت‌گیری کلان سیاست خارجی دولت‌ها شکل می‌دهد، هرچند ممکن است تفاوت‌هایی در تاکتیک‌های سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران هر دولت، وجود داشته باشد.

نتیجه‌گیری

این مقاله، به بررسی و تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران پرداخته است. اشاره شد که تشدید موضع‌گیری‌های منازعه‌آمیز دولت بوش در پی علنی شدن فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و آب‌سنگین در اراک، در آگوست ۲۰۰۲ آغاز شد. تلاش واشنگتن بر این بوده که فعالیت‌های ایران را نظامی جلوه داده و در چارچوب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات، ایران را وادار به توقف فعالیت‌های هسته‌ای کند. در آغاز، قدرت‌های سه‌گانه اروپا یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان، به عنوان میانجی وارد عمل شدند تا با استفاده از سازوکارهای دیپلماتیک، ایران را به پذیرش تعلیق فعالیت‌ها سوق دهند. جمهوری اسلامی ضمن اعلام همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، وارد مذاکره با اروپایی‌ها شد. با این حال، جمهوری اسلامی ایران، به رغم همکاری‌های اولیه‌ای که در امر تعلیق با آژانس و اروپایی‌ها داشت، در نهایت، فعالیت سایت‌های چرخه سوخت هسته‌ای را از سرگرفت، به گونه‌ای که با اختلال در روند مذاکرات با اروپایی‌ها، پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل گزارش شد.

در دستور کار قرارگرفتن پرونده ایران در شورای امنیت، به این معنی بود که فعالیت‌های ایران با مسأله صلح و امنیت بین‌الملل مرتبط شده است. قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا، با تصویب چند قطعنامه بر اساس ماده ۴۱ منشور ملل متحد، مجازات‌هایی را علیه ایران اعمال کرده‌اند تا گزینه تعلیق فعالیت‌ها را برای ایران عقلانی جلوه دهند. با این حال،

ایران همچنان سیاست مقاومت در پیش گرفته و به این قطعنامه‌ها اعتنایی ندارد. آمریکا در مقام محرک اصلی تصویب قطعنامه‌ها، تلاش داشته است با تقویت این تصور که ایران با توسعه فعالیت‌های هسته‌ای نظامی‌گرا صلح و امنیت بین‌الملل را تهدید می‌کند، قدرت‌های بزرگ را به همکاری برای اعمال فشارها سوق دهد و ایران را به انزوای سیاسی بکشاند. مقامات آمریکا (دولت بوش)، چندبار تهدید کردند در صورت ادامه بی‌اعتنایی ایران به قطعنامه‌ها، کلیه گزینه‌های لازم از جمله اقدام نظامی را مورد توجه خواهند داد. با این وجود، به همان سیاست تشدید فشارهای غیرنظامی بسنده کردند.

جمع‌بندی مقاله این است که برای درک جامع مسأله هسته‌ای ایران، باید تعاملات ایران و آمریکا را در قالب سیستم بین‌المللی با مشخصه‌های موجود آن مورد نظر قرار داد. دولت ایالات متحده، در پی تثبیت سیستم فعلی به صورت هژمونیک است. در این راستا، هر بازیگری که به نحوی نظم هژمونیک تحت هژمونی ایالات متحده را به چالش بکشد، با فشارهای ساختاری سیستم مواجه می‌شود. جمهوری اسلامی نیز به هر حال بازیگری است که با نظم موجود مخالف است و سیاست‌های آن، در زیرسیستم منطقه‌ای، در تقابل با سیاست‌های واشنگتن قرار دارد. از این رو، به طبع، هر فعالیتی که به نحوی بر موقعیت ایران در برابر آمریکا تأثیر مثبت گذارد، با تهدید آمریکا مواجه می‌شود. از سوی دیگر، در حوزه فعالیت‌های هسته‌ای، توافقات ویژه‌ای بین قدرت‌های بزرگ - در قالب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات - صورت گرفته، به گونه‌ای که قابلیت آمریکا را برای جلب موافقت سایر قدرت‌ها بالا برده است. به این ترتیب، شاهدیم که فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، به یکی از مسائل کم‌نظیر نظام بین‌الملل تبدیل شده است.

یادداشت‌ها

۱. ریچارد لیتل، «رویکرد سیستم‌ها»، وحید بزرگی (تدوین)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، جلد دوم، تهران: ماجد، ۱۳۷۵، ص. ۷۳۰.
۲. همان، صص. ۷۳۶۰ - ۷۳۴.
۳. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص. ۲۲۴.
۴. لیتل، پیشین، صص. ۷۳۸۰ - ۷۳۵.
5. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Random House, 1979, p. 79.
6. Ibid, pp. 88 - 99.
7. Ibid, p. 80.
۸. عبدالله قنبرلو (سخنرانی)، «تحلیل پرونده هسته‌ای ایران در چارچوب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، *مروزی بر برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی؛ نگاه آسیب‌شناسانه*، بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی، اسفند ۱۳۸۶، ص. ۴۰.
۹. همان، صص. ۴۱ - ۴۰.
۱۰. در این زمینه رجوع کنید به:
- Kenneth Katzman, *Iran: U.S. Concerns and Policy Responses*, CRS Report for Congress (Updated January 30, 2008). Available: <http://fas.org>.
11. Christopher Hemmer, "Responding to a Nuclear Iran", *Parameters*, Autumn 2007, p. 42.
۱۲. در این زمینه رجوع کنید به:
- Louis J. Cantori and Steven L. Spiegel, *The International Politics of Regions: A Comparative Approach*, New Jersey: Prentice Hall, 1970.
13. Robert s. Litwak, "Nonproliferation and Use of Force", Janne E. Nolan *et al* (eds), *Ultimate Security: Combating Weapons of Mass Destruction*, New York: The Century Foundation, 2003, p. 86.
14. Kenneth Katzman, *Iran: Current Developments and U.S. policy*, CRS Issue Brief for Congress (Updated July 25, 2003), p. 3. Available: www.fas.org.
۱۵. سیدمهدی حسینی اسفیدواجانی، «آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش. ۲۲۰ - ۲۱۹، آذر و دی ۱۳۸۴، ص. ۴۴۰.
16. Fred Barbash and Colum Lynch, "Rice Urges U.N. to Take Strong Steps on Iran", www.washingtonpost.com.
17. The Associated Press, "Bush Warns Tehran on Nuclear Program", www.nytimes.com.

18. Toby Harnden, "We Must Attack Iran Before it Gets the Bomb", www.telegraph.co.uk.
19. Ros Taylor, "Bolton Calls for Bombing of Iran", www.guardian.co.uk.
20. Al Jazeera English, News, "Rice Confronted over Iran Evidence", <http://english.aljazeera.net>.
21. Ibid.
22. Column Lynch and Dafna Linzer, "Rice Warns Iran it Risks Further U.N. Sanctions", www.washingtonpost.com.
۲۳. روزنامه مستقل صبح ایران، «لغای بوش درباره جنگ جهانی سوم»، سایت آفرینش دیلی (www.afarineshdaily.ir)
۲۴. همان.
25. AFP, "Cheney: Iran Faces Serious Consequences over Nuclear Drive", <http://afp.google.com>.
۲۶. جهت مطالعه در مورد سیاست آمریکا و به ویژه دولت بوش در امر کنترل تسلیحات رجوع کنید به:
- James J. Wirtz and Jeffrey A. Larsen (eds), *Nuclear Transformation: The New U.S. Nuclear Doctrine*, Houndmills: Palgrave Macmillan, 2005.
27. The Associated Press, Op.cit.
28. Ibid.
29. Al Jazeera English, Op. cit.
30. Katzman, Op. cit, p. 27.
۳۱. به منظور مطالعه کامل گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا رجوع کنید به:
- National Intelligence Estimate, *Iran: Nuclear Intentions and Capabilities*", November 2007, Available: www.dni.gov.
32. Scott Neuman, "Bush Defends Past Stance on Iran Nuclear Program", www.npr.org.
33. CNN, "Rice Tells Nuke Watchdog to Butt Out of Iran Diplomacy", <http://edition.cnn.com>.
34. Al Jazeera English, Op.cit.
35. Commission on Presidential Debates, "The First Bush-Kerry Presidential Debate", www.debates.org.
36. Michael C. Dorf, "Kerry Stands by His Iraq War Vote And..." (August 2004), <http://writ.lp.findlaw.com>.
37. ABC News, "Hillary Clinton Says She Wouldn't Have Voted For Iraq War", (December 2006), <http://blogs.abcnews.com>.
38. Stephen Zunes, "Why Hillary Clinton's Iraq Vote Does Matter", (February 2008), www.commondreams.org.
39. CNN, "Obama: Clinton's Vote For Iran Measure Repeats Iraq Mistake", <http://edition.cnn.com>.
۴۰. به منظور مطالعه مفصل‌تر در این مورد رجوع کنید به:
- رابرت دی. شولزینگر، *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷ - ۱۸۹۸)*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- والتر لافه بر، *پنجاه سال جنگ سرد؛ از غائله آذربایجان تا سقوط گورباچف*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.